

بررسی علل خصومت خلیفه متوکل عباسی با علویان

ارسلان ایلکا^۱

چکیده

این پژوهش با هدف بررسی دلایل کینه و عداوت شدید متوکل (حک: ۲۴۷-۲۳۲ ه.ق) نسبت به علویان و نتایج و پیامدهای آن انجام شده است. سوالات اصلی پژوهش این است که چرا متوکل سب و لعن علی(ع) را دوباره برقرار کرد و با علویان و شیعیان سخت دشمنی ورزید؟ چرا زیارت عتبات را ممنوع کرد و در سال ۲۳۶ هجری مزار امام حسین(ع) را تخریب و شیعیان را گرفتار حبس، شکنجه و قتل کرد؟ فرضیه بر این اساس استوار است که علویان از نفوذ علمی و معنوی و اقبال مردمی برخوردار بودند و متوکل که فردی شراب‌خوار، تندخو و متعصب بود و با ندیمانی فاسد هم‌نشینی داشت که دائماً او را از علویان می‌ترساندند، از این‌رو رفتاری سخت با آنان در پیش گرفت. در این پژوهش سعی شده است با تکیه بر منابع معتبر تاریخی و حدیثی و با مقایسه و تجزیه و تحلیل آنها به این نتیجه برسیم که متوکل با ترس از قیام علویان، ظلم و بی‌عدالتی را نسبت به آنان به منتهای درجه رسانید و موجب شد علویان به مناطق دوردست از جمله طبرستان و دیلم گریخته و زمینه تشکیل دومین دولت علوی را بنیان نهند.

واژگان کلیدی: متوکل، علویان، سب علی(ع)، دولت علویان

مقدمه

«ای امیرالمومنین! بدان که علی(ع) سرور ماست و شیخ بنی‌هاشم است و اگر هم می‌خواهی علی را نکوهش کنی، خود نکوهش کن و این مسخره‌کنان را اجازه مده که زبان بدین سخنان گشایند.» (ابن خلدون، ۱۴۰۸ق: ۳/ ۳۴۹) این سخن منتصر، فرزند و جانشین متوکل بود، هنگامی که متوکل بر علی(ع) طعن می‌زد و از او به بدی یاد می‌کرد. چه بسا ندیمان متوکل که در مجلس او زبان به نکوهش علی(ع) می‌گشودند، منتصر خشمگین می‌شد و آنان را تهدید می‌کرد. متوکل به جای این که به سخن فرزند خود تامل نماید، او را تحقیر می‌کرد و دشنام می‌داد و به قتل تهدید می‌کرد و وزیر خود عبیدالله بن یحیی بن خاقان را فرمان داد که او را سیلی بزند و به خلع او تصریح کند. (همان‌جا) خلفای سلف متوکل اگرچه با فریبکاری و شعار الرضا من آل محمد(ص) و ادعای برتری عباس عموی پیغمبر(ص) بر علی(ع) قدرت را در دست گرفتند اما هیچ‌وقت به علی(ع) و حسین(ع) و دیگر فرزندان علی(ع) تا این اندازه کینه نداشتند و حتی سفاح اولین خلیفه عباسی از قاتلان حسین(ع) و زید و دیگر علویان انتقام گرفت.

^۱ . دانشجوی دکترای تاریخ و تمدن ملل اسلامی دانشگاه آزاد اسلامی واحد یادگار امام (ر) شهرری . ۰۹۱۲۲۹۶۳۶۵۸

متوکل به خاطر تعصب، لجاجت، رقابت خانوادگی علوی و عباسی و نیز شراب‌خوارگی و داشتن مجالس عیش و نوش نمی‌توانست جایگاه معنوی و اقبال عمومی مردم به علویان را ببیند. علاوه بر آن، برخی از ندیمان او ناصبی بودند و نسبت به علی(ع) کینه داشتند و متوکل را از قیام علویان می‌ترساندند و او را وادار می‌کردند که علویان را دور کند و نسبت به آنان بدبین باشد. (ابن اثیر، ۱۳۸۵ق: ۷/ ۵۶؛ معروف الحسینی، ۱۳۸۲ق: ۳/ ۴۷۱) لجاج و عناد متوکل نسبت به علویان از درجه افراط گذشته بود و ستم و بی‌عدالتی او در حق اولاد رسول‌الله(ص) آن قدر زیاد بود که هیچ‌یک از خلفای عباسی را نمی‌توان با او مقایسه کرد. تا جایی که زیارت عتبات را ممنوع کرد و دستور داد مقبره امام حسین(ع) را تخریب کنند و رفتار سختی با شیعیان در پیش گرفت.

این پژوهش دارای پنج مبحث است: انگیزه عدوات متوکل نسبت به علویان، امام هادی(ع) و متوکل عباسی، امام هادی(ع) در سامرا، تبهکاری متوکل نسبت به مزار امام حسین(ع) و وضعیت زندگی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی علویان در زمان متوکل.

در این پژوهش علاوه بر کتاب‌های تاریخ عمومی از جمله: تاریخ یعقوبی، تاریخ طبری، تاریخ مسعودی، مجمل‌التواریخ و القصص، المنتظم ابن جوزی، کامل ابن اثیر و... از دو کتاب مقاتل الطالبیین ابوالفرج اصفهانی و الارشاد شیخ مفید بهره فراوانی برده شده است که هر دو به دلیل قدمت و دقت در ثبت جزئیات انتخاب گردیدند. اولی با گرایش علوی حسنی و زیدی و دومی با گرایش شیعه اثنی‌عشری که به همین لحاظ از اهمیت خاصی برخوردارند. مقاتل الطالبیین نوشته ابوالفرج اصفهانی (د. ۳۶۲ ق) شاعر، ادیب و مورخ مشهور است. او گرایش به شیعه زیدی داشته و عبدالله بن حسن(عبدالله محض) را از بزرگان خاندان بنی‌هاشم خوانده و بر همه فرزندان ابوطالب چه از نظر علم و چه از نظر فضایل اخلاقی و چه از جهات دیگر مقدم شمرده و نظر محمد بن عبدالله (نفس زکیه) را در مسائل از امام صادق(ص) دقیق‌تر دانسته است. (غفاری، بی‌تا: ۳/ تعلیقات) مقاتل الطالبیین، شرح احوال و مرگ فرزندان ابوطالب است که از آغاز ظهور اسلام تا قرن چهارم هجری(۳۱۳ق) در جنگ‌ها، قیام‌ها و فعالیت‌های سیاسی ضد دستگاه حاکم جان باخته و یا به‌وسیله زهر مسموم شده‌اند. همچنین آنهایی که از ترس سلطان وقت از وطن آواره شده و در همان آوارگی از دنیا رفته و یا گرفتار چنگال دشمنان شده و به زندان افتاده‌اند و در زندان بدرود زندگی گفته‌اند و یا در قیام خود محکم ایستاده و راه و روش‌شان مورد پسند بزرگان دین بوده، سخن به میان آمده است. الارشاد فی معرفه حجج الله علی العباد کتابی کلامی و تاریخی به زبان عربی نوشته شیخ مفید (م. ۴۱۳ق) از متکلمان و فقهای برجسته شیعه است. کتاب «الارشاد» تاریخ زندگانی ائمه اطهار(ع) است که شیخ مفید با توجه به روایاتی که در اختیار داشته، جمع‌آوری کرده است. این کتاب از دو بخش تشکیل شده که بخش اعظم آن به شرح حال و ذکر فضائل ائمه اطهار(ع) اختصاص دارد. به دلیل اهمیت و جایگاه این کتاب و نویسنده آن، پژوهش‌های فراوانی درباره آن صورت گرفته است. در پژوهش حاضر در باب رفتار

متوکل با امام هادی(ع)، این منبع بیشتر مورد استفاده قرار گرفته است. اسناد و منابع دیگر از جمله: کشف الغمه محدث اربلی، سیره الائمه الاثنی عشر معروف الحسنی، اعلام الوری باعلام الهدی طبرسی و ... غالباً منتج از کتاب الارشاد شیخ مفید است، بهره گرفته شده است.

انگیزه عدوات متوکل نسبت به علویان

وقتی خلافت به متوکل رسید بحث و جدل و مناظره را که در ایام مأمون، معتصم و واثق میان مردم معمول بود ممنوع داشت و کسان را به تسلیم و تقلید وا داشت و بزرگان محدثین را گفت تا حدیث گویند و مذهب سنت و جماعت را رواج دهند(مسعودی، ۱۴۰۹ق: ۴/۳) و در تقویت مذهب جماعت، با آل ابوطالب لجوج و عنود بود. برای کینه و عداوت و عناد و سوءظن او به خاندان رسول الله نمی توان حد و میزانی بیان کرد.(ابوالفرج اصفهانی، بی تا: ۴۷۸) هر کس به علویان اظهار دوستی می کرد مال او ربوده و خونس ریخته می شد.(ابن اثیر، ۱۳۸۵ق: ۵۶۷) منشاء کینه و عدوات متوکل بیشتر از طرف ندیمان او بود. اطرافیان او همگی دشمن اهل بیت بودند و کینه دیرینه با آنان داشتند. ندیمان او دو دسته بودند. دسته اول ناصبی بودند و نسبت به علی(ع) کینه داشتند. علی بن الجهم شاعر شامی از بنی شامه بن لوی، عمر بن فرخ الرُّخَجی و ابوالسمط از اولاد مروان بن خفصه از موالی بنی امیه و عبدالله بن محمد ابن داود هاشمی معروف به ابن اُتْرَجَّة (ترنج) از جمله آنانند که متوکل را از قیام علویان بیمناک کرده بودند، او را وادار می کردند که علویان را دور کند و نسبت به آنها بدخواه باشد بعد از آن هم او را تشویق می کردند که اجداد آنها را تحقیر کند زیرا مردم به آنها عقیده داشتند.(همان جا؛ معروف الحسینی، ۱۳۸۲ق: ۴/۳) وزیر متوکل، عبیدالله بن یحیی بن خاقان، او را نسبت به خاندان ابوطالب بدبین و بد اندیش ساخت که او لجاج و عناد خود را نسبت به این طائفه از درجه افراط نیز گذرانید. او در حق اولاد رسول الله آن قدر بد رفتار کرد که هیچ یک از خلفای عباسی را نمی توان با او مقایسه کرد.(ابوالفرج اصفهانی، همان جا) این دسته تاثیر زیادی در رفتار متوکل داشتند چرا که او مرد فاسدی بود. شبها محفل عیش و نوش تدارک می دید، شراب می نوشید. زنان خواننده و رقاصه در مجلس عیش و نوش او حضور داشتند (همو، ۴۷۸؛ ابن خلدون، ۱۴۱۰ق: ۳/۴۹۳) و او آلوده به رذایل اخلاقی بود، کسی که چنین اخلاقی داشته باشد نمی تواند موقعیت ارزشی خاندان پیامبر(ص) را ببیند. وزیر او، عبیدالله بن خاقان، او را در این گونه کردارهای ناپسند تشویق و تاکید می کرد و زشتکاری های متوکل را در چشم او زیبا جلوه می داد.(ابوالفرج اصفهانی، همان جا) دسته دوم از ندیمان و کارگزاران متوکل، اسحاق بن ابراهیم طاهری و وصیف ترک (معروف الحسنی، همان: ۳/۶۶۹) و منتصر پسر خلیفه را می توان نام برد که دشمنی با اهل بیت نداشتند. منتصر بر پدر، از این که بر علی بن ابیطالب(ع) طعن می زد و از او به بدی یاد می کرد، خرده می گرفت و چه بسا بر ندیمان متوکل که در مجلس او زبان به نکوهش علی(ع) می گشودند، خشمگین می شد و آنان را تهدید می کرد و به پدر می گفت که علی(ع) سرور ماست و شیخ بنی هاشم است و اگر هم می خواهی علی را نکوهش کنی، خود نکوهش کن و این مسخره-

کنان را اجازه مده که زبان به چنین سخنان گشایند. از این رو متوکل پسر و جانشین خود را تحقیر می‌کرد و دشنام می‌داد و به قتل تهدید می‌کرد و به وزیر خود عبدالله بن یحیی بن خاقان فرمان داد که او را سیلی زند و به خلع او تصریح کرد. (ابن خلدون، همان‌جا)

نقل است که عبادۀ المخنث یکی از ندیمان متوکل فردی زشت‌کار و ننگین و پلید بود، یک بالش زیر جامه بر شکم خود می‌بست و سر خود را برهنه می‌کرد و با همان حال نزد متوکل به رقص می‌پرداخت. مطربان و مغنیان هم دست می‌زدند و با نغمه موسیقی در طعن علی(ع) این گفته را ترجیع می‌کردند «قد اقبل الاصلع البطين خلیفه المسلمین»، آن بی‌موی سر، شکم‌گنده خلیفه مسلمین آمد. متوکل می‌دید و می‌شنید و باده می‌نوشید و می‌خندید. روزی بر حسب همین عادت باز چنین کرد، منتصر حاضر بود و به عبادۀ خیره شد و او را سخت تهدید کرد، عبادۀ از بیم منتصر خاموش شد. متوکل پرسید چه شده؟ عبادۀ تهدید منتصر را به او گفت، منتصر هم به پدر گفت: ای امیرالمومنین آن کس را که این سگ تقلید می‌کند و مردم بر او می‌خندند، پسر عموی تو و بزرگ و خواجه قوم و خاندان تو و مایه افتخار و مباحات تو است. اگر ناگزیر باشی، تو خود گوشت او را بخور و مگذار این سگ و سگان دیگر مانند او گوشت او را بخورند. متوکل سخن او را شنید و اشعار بسیار توهین‌آمیز نسبت به منتصر بر زبان آورد و به حاضرین و نوازندگان و مغنیان گفت: همه آن را ترجیع کنند و با لحن و آواز بخوانند. این یکی از بزرگ‌ترین عللی بود که منتصر قتل پدر را حلال یا واجب دانست. (ابن اثیر، همان‌جا) تعصب خانوادگی علوی و عباسی را هم باید یکی از علل عدوات و کینه او نسبت به علویان دانست. چرا که لجاجت و تعصب بی‌جا شخصیت انسانی را مسخ کرده و شخص نه تنها به خود نمی‌اندیشد، بلکه بیداری سایر انسان‌ها را نیز نمی‌خواهد. بر حسب همین تعصب روزی متوکل از امام هادی(ع) پرسید: «فرزندان پدر تو درباره‌ی عباس چه می‌گویند؟» امام(ع) با سخن دو پهلو چنین فرمودند: ای امیرالمومنین، فرزندان پدر من درباره‌ی مردی که خدا اطاعت فرزندان او را بر خلق واجب کرده و اطاعت او بر فرزندانش واجب است چه می‌توانند بگویند؟» متوکل دستور داد تا صد هزار درهم به امام(ع) دادند در صورتی که مقصود امام(ع) این بود که اطاعت خدا بر فرزندان او واجب است (مسعودی، ۱۴۰۹: ۱۱/۴) و متوکل سخن امام(ع) را خوب در نیافت.

امام هادی(ع) و متوکل عباسی

امام هادی(ع) پس از پدر بیش از بیست سال در مدینه باقی ماند، مردم به ایشان عشق می‌ورزیدند و دورش گرد می‌آمدند و علماء و دانش‌طلبان در محضر وی جمع می‌شدند. تعداد شیعیان در زمان آن حضرت از همیشه بیشتر بود، با نامه‌نگاری و مکاتبه با وی در پیوند بودند، مسائل دینی را از او می‌پرسیدند و برای حل مشکل خود، از ایشان کمک می‌گرفتند. علی‌رغم همه این‌ها، حضرت تحت کنترل شدید مأموران حکومتی بود (معروف الحسینی، همان: ۴۶۶/۳)، عبدالله بن محمد که امور جنگی و امامت جماعت را از طرف متوکل در مدینه عهده‌دار بود جهت اذیت و آزار امام هادی(ع) از او به متوکل شکایت و سعایت کرد و طی نامه-

های متعدد برای او نوشت: «اگر می‌خواهی حرمین را از دست ندهی علی بن محمد را از آن‌جا بیرون کن چرا که او مردم را به خود فرا می‌خواند و افراد بسیاری از او پیروی می‌کنند».(مفید، ۱۴۱۳ق: ۳۰۹/۲؛ محدث اربلی، ۱۴۲۱ق: ۲۸۹/۲؛ معروف الحسینی، همان: ۴۶۷/۳؛ مسعودی، ۱۴۲۶ق: ۲۳۳؛ طبرسی، ۱۴۱۷ق: ۱۲۱/۲؛ یعقوبی، بی‌تا: ۴۸۴/۲) وقتی امام هادی(ع) متوجه این مکاتبات شد با متوکل مکاتبه کرد و دروغ و نیرنگ او را یادآور شد و از آزارهایش سخن گفت و علت سعایت را نفس سرکش عبدالله بن محمد هاشمی دانست.(مفید، همان‌جا؛ محدث اربلی، همان‌جا؛ معروف الحسنی، همان: ۴۶۷/۳)

دانشمندان سیره‌نویس گویند: متوکل چون کینه علی(ع) و فرزندانش را در دل داشت و از سویی به جایگاه علی بن محمد در مدینه و گرایش مردم به سوی او آگاهی داشت نامه‌ای محترمانه برای امام نوشت و امام را به سامراء فرا خواند. گویا نسخه‌ای از این نامه در اختیار شیخ مفید قرار داشت که عبارت است از: «بسم الله الرحمن الرحيم. اما بعد! بدان که امیرمؤمنان به ارزش تو داناست و خویشاوندی تو را مراعات می‌کند و ایجاب‌کننده حق توست و تو و اهل بیت تو را در اموری ترجیح می‌دهد تا خداوند حال تو و ایشان را نکو گرداند، عزت تو و آنان را تثبیت کند و امن و آسایش تو و ایشان را به ارمغان آرد. البته از این کار خوشنودی پروردگارش را می‌جوید و در پی ادای حقی است که خداوند در تو و خاندانت بر خلیفه واجب کرده است. امیر مؤمنان چنین صلاح دید که عبدالله را از مسئولیت تصدی جنگ و امامت جماعت در مدینه برکنار دارد. زیرا نسبت به حق تو نادان بود و قدر تو را کوچک می‌شمرد. همچنین او بر تو ستم روا داشت و به تو چیزی نسبت داد که امیر مؤمنان خوب می‌داند که تو از آن نسبت مبرایی و قصدت در ترک مخاصمه با او پاک است. خلیفه می‌داند که تو راست می‌گویی و خود را برای چنین کاری آماده نکرده بودی. امیر مؤمنان از این پس محمد بن فضل را بر تو می‌گمارد و به او دستور داده که تو را مورد اکرام و احترام قرار دهد و با اطاعت از دستورات تو، به تقرب در نزد خداوند و امیر مؤمنان برسد. امیر مؤمنان مشتاق توست و خوش می‌دارد با تو دیداری تازه کند و به تو بنگرد. اگر تو نیز مایل دیدار اوئی و دوست داری در کنار وی مقام‌گیری به سوی او روانه شو و هرکه را که خود دوست داری از خاندان و خدم و حشم خویش برگزین و بی‌شتاب و با آسودگی هرگاه که خواستی در حرکت شو و هرگاه که خواستی فرود آی و هرطور که خواستی به راهت ادامه ده. اگر دوست داری یحیی بن هرثمه خدمتکار امیرمؤمنان و سربازانی که با او همراهند در این سفر در رکاب تو باشند، اختیار و تصمیم با خود توست و ما دستور داده‌ایم که یحیی بن هرثمه مطیع فرمان‌های تو باشد. پس برای دیدار امیرمؤمنان استخاره کن، هیچ کس از برادران و فرزندان و خاندان و خواص امیرمؤمنان جایگاهی بالاتر و ستوده‌تر از تو در نزد وی ندارند و او نیز بر تو نگران‌تر و مهربان‌تر و دلسوزتر است تا بر آنان و السلام علیک و رحمه الله و برکاته.» این نامه را ابراهیم بن عباس در ماه جمادی الآخر از سال ۲۴۳ هجری نگاشته است.(مفید، همان: ۳۱۰-۳۰۹؛ معروف الحسنی، همان: ۴۶۷/۳؛ مسعودی، ۱۴۲۶ق: ۲۳۳)

متوکل با شیوه نرم، پرخط و خال و تو گویی از زبان قدیسانی که همواره بنا به خصلت خود با مهر و نیکی و بزرگواری با اولیای خدا برخورد می‌کنند برای امام نامه نوشت؛ حال آن‌که از همه مردم به علی (ع) و خاندان او و هر آن کس که پیوند خویشی سببی یا نسبی با آنها داشته باشد، دشمنی و کینه عمیق‌تری می‌ورزید و امام هم، همه این‌ها را می‌دانست و می‌دانست که متوکل وی را در مدینه به حال خود نخواهد گذارد و گریزی از انجام خواسته‌اش ندارد، لذا به خواسته‌اش پاسخ مثبت داد. متوکل به یحیی بن هرثمه و همراهانش دستور داده بود تا منزل امام را با دقت مورد بازرسی قرار دهند زیرا جاسوسانش در مدینه به اطلاع رسانده بودند که او سلاح گرد می‌آورد و مردانی را برای قیام علیه او تدارک می‌بیند و هنگامی که وارد مدینه شد مردم بو برده بودند که چه نقشه شومی در جریان است و بر جان امام ترسیدند، زیرا از کینه نهانی متوکل نسبت به اهل بیت (ع) خوب آگاه بودند. (معروف الحسنی، همان: ۶۷/۳) از یحیی بن هرثمه نقل است که گفت: «وقتی وارد مدینه شدم مردم سراسیمه شدند و از ترس جان امام هادی (ع) به‌طور بی‌سابقه‌ای به ناله و زاری پرداختند. همه جا سر و صدا به راه افتاده زیرا امام، به آنها نیکی می‌کرد و همواره در مسجد بود و میلی به دنیا نداشت من به آرام کردن مردم می‌پرداختم و سوگند یاد می‌کردم که دستور ندارم کمترین کار ناخوشایند و رفتار بدی داشته باشم و این‌که هیچ خطری متوجه او نیست. آنگاه وارد خانه آن حضرت شدم و طبق دستوری که متوکل به من داده بود خانه را مورد بازرسی قرار دادم ولی جز قرآن و کتاب دعا و کتاب‌های دیگر چیزی نیافتم و آن حضرت به نظرم بسیار بزرگوار آمد. (همو، ۶۷/۳) امام سه روز مهلت خواست، بعد از سه روز به سوی منزل خود برگشت، اسب‌ها را زین کرد و بارها را بست و به سوی عراق حرکت کردیم. (مسعودی، ۴۲۶/۱ق: ۲۳۳) نامه‌ای که متوکل برای عبدالله بن محمد و امام هادی (ع) نوشته بود گویا هراسی در دل عبدالله بن محمد هاشمی ایجاد کرد که نکند امام هادی (ع) در سامرا نزد متوکل سعایت او را بکند. به بدرقه امام آمد و وقتی مقداری از راه طی شد عبدالله به امام عرض کرد: «می‌دانم شما واقعی که من باعث شدم تا شما را به عراق ببرند، من قسم می‌خورم که اگر شکایت مرا به متوکل یا یکی از یاران خصوصی او یا پسرانش بکنی من هم نخلستان‌های تو را قطع می‌کنم و دوستان تو را می‌کشم، چشمه‌ها و قنات‌های زمین‌های تو را از بین خواهم برد، این کارها را حتما انجام خواهم داد.» امام گفت: «اول شکایتی که من از تو به خدا بکنم امشب است، وقتی شکایت تو را به خدا بکنم هرگز به خلق خدا از تو شکایت نخواهم کرد.» عبدالله به دست و پای امام افتاد، گریه و زاری کرد و طلب عفو نمود. امام او را بخشید. (همان‌جا) آنگاه به همراه یحیی بن هرثمه رهسپار شد تا به بغداد رسید و چون به جایی رسید که آن را یاسریه می‌گفتند، آن‌جا فرود آمد و اسحاق بن ابراهیم طاهری والی بغداد برای استقبال آمد و اشتیاق مردم و فراهم آمدن آنها را برای دیدن وی مشاهده کرد و تا شب ماند، آنگاه آن حضرت را شبانه وارد بغداد کردند. (یعقوبی، بی‌تا: ۴۸۴/۲) یحیی نقل می‌کند: «چون به بغداد وارد شدیم، من ابتدا به دیدار اسحاق بن ابراهیم رفتم. اسحاق به من گفت: ای یحیی! این مرد فرزند رسول خداست و متوکل را هم تو

خوب می‌شناسی اگر وی را ضد علی بن محمد بشورانی، او را می‌کشد و آنگاه رسول خدا در روز قیامت دشمن تو خواهد بود. من در پاسخ او گفتم: به خدا قسم از او جز کردار نیک و زیبا ندیدم. سپس به سامرا رفتم و در آغاز با وصیف ترک ملاقات کرده او را از آمدن علی بن محمد آگاه ساختم. وصیف به من گفت: به خدا قسم اگر یک موی از سر آن امام کم شود آن را جز از تو نخواهم. من از سخن او در شگفت شدم، چگونه سخن او با قول اسحاق یکی است. چون نزد متوکل رفتم از من درباره‌ی علی بن محمد پرسید، من نیز از خوش طینتی و سلامت طریقت و ورع و زهد وی به او گزارش دادم و گفتم که خانه‌اش را در مدینه نیز بازرسی کردم و جز قرآن و کتاب‌های علمی در آن نیافتم و مردم مدینه بر او نگران بودند، پس متوکل آن حضرت را مورد احترام قرار داد و جایزه‌ای نیکو به وی عطا کرد. (معروف الحسنی، همان: ۴/۶۹۷) اما شیخ مفید اشارتی دیگر دارد. او می‌گوید: وقتی امام به اتفاق یحیی بن هرثمه از بغداد به سامراء عزیمت کرد متوکل که چنان نامه بلند بالایی نوشته و آن حضرت را دعوت کرد، به جای آن‌که به استقبال بیاید و سر راه آن جناب قربانی نماید به یاد کوفیان و سگان آن سامان افتاد، روز ورود آن حضرت خود را مخفی ساخت. حضرت ناچار در کاروانسرای که محل گدائیان بود و خان صعالمیک نامیده می‌شد، فرود آمد و یک روز آن‌جا به سر برد. متوکل روز بعد شرمنده شد و دستور داد منزلی برای آن حضرت مقرر کرده و حضرت آنجا استقرار یافتند. (مفید، همان: ۲/۳۱۱؛ محدث اربلی، همان: ۲/۸۹۲؛ طبرسی، همان: ۲/۱۲۵؛ برای اطلاع بیشتر نک: مسعودی، همان‌جا) مدتی که امام در سامرا به سر می‌برد ظاهراً نگرانی نداشته و محترماً می‌زیست و متوکل در باطن سعی می‌کرد بتواند حيله به دست آورد و آن حضرت را از بین ببرد ولیکن به مقصود خود نائل نمی‌شد. گفتگوهایی که دلیل بر مقام امامت و خلافت آن حضرت است میان‌شان در این مدت بوده است. (مفید، همان‌جا)

امام هادی(ع) در سامراء

متوکل بر اثر دملی که بر او ظاهر شده بود بیمار شد و رو به مرگ گذاشت. کسی جسارت آن نداشت که بر دمل او، آهن داغ شده بگذارد. مادرش نذر کرد که اگر از این دمل رهایی یابد اموال بسیاری تقدیم امام هادی(ع) کند و فتح بن خاقان به او گفت: بهتر است دنبال ابوالحسن بفرستی شاید او بتواند کاری کند. امام اختلاط سرگین گوسفند با گلاب را تجویز کرد. آنها که در مجلس متوکل حاضر بودند مسخره کردند فتح بن خاقان به آنان گفت: چرا آن‌چه که گفته آزمایش نمی‌کنید؟ دستور امام را انجام دادند و متوکل درمان شد. مادر متوکل در بسته‌ای با مهر و موم خود ده هزار دینار خدمت امام فرستاد. (همان‌جا؛ معروف الحسنی، همان: ۳/۴۷۰) بطحایی، یکی از ندیمان متوکل، بدگویی امام را نزد او کرد و گفت: اکنون در منزل وی اموال و اسلحه فراوانی جمع شده است. متوکل سعید حاجب خود را طلبید و گفت هنگام شب ناگهان بر منزل وی بریزید و آنچه یافتید بگیرید و اموال و اسلحه را جمع کنید و نزد من بیاورید. سعید در بازرسی‌های خود در خانه‌ی امام جز یک بسته که با مهر مادر متوکل مهور بود و یک کیسه که آن هم به مادر متوکل

ارتباط داشت و شمشیری در یک غلاف بدون روپوش چیز دیگری در خانه نیافت و متوکل شرمنده شد و بسته‌ای دیگر بر آن افزود و به امام بازگرداند. (طبرسی، همان: ۱۲۰/۲)

بار دیگر چنین اتفاق افتاد. به متوکل گفتند که در خانه او کتاب‌ها و سلاح‌هایی از شیعیان او که از مردم قم بودند، دارد و او می‌خواهد با حکومت به مقابله برخیزد. متوکل با شنیدن این گزارش گروهی از ترکان را به سوی خانه امام فرستاد. آنان شبانه به منزل امام حمله بردند ولی چیزی نیافتند و امام را دیدند که در اتاقی در بسته نشسته است. امام جامه‌ای پشمین بر تن داشت و بر زمین نشسته بود و رویش به سوی خدا بود و قرآن می‌خواند یا در حال نماز بود و آیاتی از قرآن در خصوص وعد و وعید تلاوت می‌کرد، افراد متوکل امام را در همان حال نزد متوکل بردند و جریان را به او گفتند. متوکل در آن ساعت در مجلس شرب خمر بود. جام شراب در دست او بود چون امام را دید او را بزرگ داشت و در کنار خود نشاند. جامی که در دستش بود به امام تعارف کرد. امام فرمود: «به خدا سوگند هرگز گوشت و خون من با شراب عجین نشده، مرا از این کار معذور دار.» متوکل وی را معاف داشت و گفت شعری برایم بخوان. امام فرمود: «شعر کم دانم» و اما شعری به این مضمون خواند: «بر قلۀ کوه‌ها به سر می‌بردند و مردان نیرومند حراست آنها می‌کردند، اما قلعه‌ها کاری برای آنها نساخت از پس عزت از پناهگاه‌های خود برون آورده شدند و در حفره‌ها جایشان دادند و چه فرود آمدن بدی بود. از پس آن‌که در گور شدند، یکی بر آنها بانگ زد که تخت‌ها و تاج‌ها و زیورها کجا رفت، چهره‌هایی که به نعمت خو کرده بود و پرده‌ها جلوی آن آویخته می‌شد چه شد؟ قبر به سخن آمد و گفت: کرم‌ها بر این چهره‌ها کشاکش می‌کنند. روزگاری دراز بخوردند و پیوشیدند و از پس خوراکی طولانی خورده شدند. مدت‌ها خانه‌ها ساختند تا در آنجا محفوظ مانند و از خانه‌ها و کسان خویش دور شدند و برفتند، مدت‌ها مال اندوختند و ذخیره کردند و برای دشمنان گذاشتند و برفتند. منزل‌هایشان خالی ماند و ساکنانش به گور سفر کردند.» حاضران از این شعر امام بیمناک شدند و پنداشتند که متوکل درباره او دستور بدی خواهد داد، اما متوکل چندان بگریست که ریشش از اشک دیدگانش تر شد، همه حاضران نیز بگریستند. آنگاه بگفت تا شراب را برداشتند و به امام گفت: «ای ابوالحسن، آیا قرض داری؟» گفت: «بله»، متوکل چهار هزار دینار به امام داد و هماندم او را با احترام به منزلش بازگردانید. (مسعودی، ۱۴۰۹ق: ۴/ ۱۲-۱۱؛ ابن طولون، بی‌تا: ۱۰۸-۱۰۷؛ عاملی، ۱۳۷۶: ۱۶۸)

متوکل سعی داشت امام را به تله بیاندازد و او را به شرب خمر آلوده سازد و از این طریق اعتبار شخصیتی امام را کاهش دهد. او روزی به اطرافیان خود گفت: «وای بر شما من از وضع ابوالحسن به تنگ آمده‌ام، هرچه کوشیدم وی با من در مجلس بزم و عشرت شرکت کند و با من هم صحبت شود امتناع می‌کند.» یکی از همشینیانش گفت: «اگر ابوالحسن به حرف شما گوش نمی‌دهد برادر او موسی را که اهل هوا و هوس است دعوت کنید تا با شما در مجالس شرکت کند و این قضیه در میان مردم فاش می‌شود و آنان بین آن دو برادر فرق نخواهند گذاشت و برادرش را هم متهم خواهند کرد و به وی دل نخواهند بست.»

متوکل دستور داد او را با احترام حاضر کنند و بنی‌هاشم و فرماندهان و طبقات مردم در هنگام ورود از وی استقبال کنند و دستور داد املاکی را هم به وی واگذار کردند و منزلی برای وی ساختند و خوانندگان و نوازندگان و ساقیان را هم در آنجا ساکن کردند. متوکل احسان و اکرام زیادی دربارهٔ وی انجام داد و دستور صادر کرد که کاخ مجللی هم برای او در کنار منزل او بسازند که در آنجا با وی گرم عیش و نوش باشد. (طبرسی، همان: ۱۲۲/۲) امام هادی(ع) به برادر گفت: «مواظب باش این مرد تو را حاضر کرده است که آبروی تو را ببرد و تو را هتک نماید. موقعیت خانوادگی تو را پایین آورد مبادا در نزد وی اقرار به شراب خوردن کنی، از خدا بترس و مرتکب گناه نشو.» موسی گفت: «او مرا برای همین معصیت‌ها دعوت کرده است، اکنون راه چاره چیست؟» امام فرمود: «گرد معاصی نرو و خداوند را بر خود خشمگین نکن، متوکل قصد دارد مقام تو را پایین آورد و آبروی تو را ببرد.» هرچه امام برادر را موعظه کردی سودی نبخشید و او اصرار می‌کرد که من باید دعوت متوکل را اجابت کنم. امام فرمودند: «حالا که چنین است بدان که هرگز به آن نخواهی رسید و با او هرگز در یک مجلس جمع نخواهی شد.» موسی در کاخ متوکل آمد و سه سال در آنجا ماند و هرگاه که قصد می‌کرد نزد متوکل برود به بهانه‌ای او را نزد خلیفه راه نمی‌دادند تا آنگاه که متوکل کشته شد. (همان‌جا) این موارد شواهدی است بر این‌که نامه و کردار متوکل با امام از یک جنس نبودند. متوکل نمی‌توانست موقعیت ارزشی امام و اقبال عمومی مردم با او را ببیند، به دنبال یک بهانه می‌گشت که بتواند نور معنویت امام را کاهش دهد ولی هرگز نتوانست به آرزوی خود برسد، امام در حقیقت در تبعید و کنترل شدید متوکل قرار داشت.

تبهکاری متوکل نسبت به مزار حسین(ع)

در سال ۲۳۶ هجری متوکل دستور داد که قبر حسین(ع) را با هر بنایی که در پیرامون آن بود ویران و با خاک یکسان کنند، بعد از خراب کردن بنا و قبر و خانه‌های اطراف، دستور داد که زمین را شخم زنند و تخم بکارند و آبیاری نمایند که تمام آثار محو گردد. مردم هم از زیارت آن قبر شریف منع شوند. عامل سالار نگهبانان ندا هم داد هر که پس از سه روز در پیرامون قبر دیده شود گرفتار و به زندان سپرده خواهد شد. مردم گریختند و از زیارت صرف نظر کردند. قبر ویران شد و به یک مزرعه تبدیل شد. (طبری، ۱۳۸۷ق: ۱۸۵/۹؛ ابن جوزی، ۱۴۱۲ق: ۲۳۷/۱۱؛ ابوالفرج اصفهانی، همان: ۴۷۸؛ ابن اثیر، همان: ۵۵/۷؛ ناشناس، بی‌تا: ۳۶۰؛ ابن العماد، ۱۴۰۶ق: ۱۶۶/۳) چرا که متوکل نسبت به علی(ع) خیلی خشمگین بود. (ابن العماد، همان‌جا) این عمل متوکل آنقدر زشت و عنادآمیز بود که مورخین بر او خرده گرفتند. (ناشناخته، بی‌تا: همان‌جا) او علاوه بر این ویران‌کاری‌ها، دستور داد بر سر راه‌هایی که به مزار حسین(ع) منتهی می‌شوند کشیک‌هایی بگذارند تا از مردمی که به زیارت ابوعبدالله و شهدای کربلا می‌روند، منع کنند. این کشیک‌ها مکلف بودند زیارت‌کنندگان قبر حسین(ع) را به قتل برسانند یا زیر شکنجه و عقوبت قرار دهند. (ابوالفرج اصفهانی، همان‌جا) ابوالفرج اصفهانی صاحب مقاتل‌الطالبین (همان، ۴۷۹-۴۷۸) شواهد و دلایل

ویرانی مزار حسین(ع) را این‌گونه نقل می‌کند: متوکل قبل از به خلافت رسیدن با یک زن رقاصه آشنا بود. این زن که خود اهل غنا و رقص بود دسته‌ای از رقاصه‌ها و خوانندگان را در اختیار داشت. متوکل هر شب که می‌خواست محفل عیش و نوش تدارک ببیند این زن برایش خواننده و رقاصه می‌فرستاد. زمانی که به خلافت رسید شبی که می‌خواست مجلس شراب و عیش و نوش برپا کند قاصدی نزد آن زن فرستاد تا شاگردانش را برای مجلس او بفرستد. آن زن در خانه نبود به زیارت قبر حسین(ع) رفته بود و قاصد هم نمی‌دانست. وقتی خبر به زن رسید با سرعت خودش را به سامراء رسانید و بی‌درنگ دخترک رقاصه‌ای که متوکل دوست می‌داشت به حضور او فرستاد. متوکل از آن دخترک پرسید: کجا رفته بودید؟ دخترک با لحن ساده‌ای گفت: خانم ما می‌خواست به حج برود ما را هم با خود برد. متوکل گفت: ماه شعبان چه حج رفتنی است؟ مراسم حج ماه ذی‌الحجه است، شما در ماه شعبان به کدام حج رفته بودید؟ دخترک با همان حالت سادگی جواب داد: به زیارت قبر ابوعبدالله الحسین. متوکل از شدت خشم نزدیک بود خفه شود، فرمان داد آن زن رقاصه را که دوست دیرینه‌اش بود به زندان انداختند و اموالش را مصادره کردند. یکی از ندیمان خود، دیزج یهودی تازه مسلمان شده را فرمان داد قبر سیدالشهداء را به وسیله گاو آهن شخم زنند و آثار قبر را محو سازند. دیزج به فرمان متوکل کربلا را با تمام خانه‌ها و آثاری که بر قبر حسین(ع) بود ویران کرد و اراضی اطراف قبر را که در حدود دویست جریب بود زیر و رو کرد. وقتی نوبت به قبر ابوعبدالله رسید از همراهان دیزج کسی جلو نرفت که ویرانش کند. او گروهی از یهودیان آن سامان را که هم‌کیشان قدیمی او بودند استخدام کرد و به کار گماشت. آن یهودیان پیش رفتند و قبر را ویران ساختند و بر آن آب بستند. دیزج به دستور متوکل میل به میل در اطراف قبر سیدالشهداء پاسگاه گماشته تا نگذارند مردم به زیارت مزار امام حسین(ع) بروند. هرکس که جرات می‌کرد و به قصد زیارت رو به آن سامان می‌گذاشت دستگیرش می‌کردند و به حضور متوکل اعزامش می‌داشتند. آنها صندوق قبر را برداشته و سوزانیده بودند، به محل قبر آب انداخته بودند، قبر چنان فرورفته بود که به صورت خندقی در آمده بود این فرو رفتگی خندق مانند جای خشت‌های بنای قبر بود که در آن‌جا به کار رفته بود. وقتی بنای قبر را ویران کردند و به آن‌جا آب بستند، محل خشت فرو رفته و صورت خندق به خود گرفته بود.

وضعیت زندگی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی علویان در زمان متوکل

عمرو بن فرج رخجی، والی متوکل در مدینه و مکه، بر فرزندان ابوطالب بسیار سخت می‌گرفت و کار سخت‌گیری را به جایی رسانیده بود که علویان جرأت نمی‌کردند از کسی چیزی تقاضا و توقع کنند و مردم را نیز مطلقاً از کمک به آل ابوطالب منع می‌کرد. اگر احياناً به او گزارش می‌شد که مردی از مردم حجاز به فرزندان ابوطالب نیکی کرده آن مرد نیکوکار را به سختی شکنجه می‌داد تا دیگر کسی جرأت این عمل را در خود نبیند. کار علویان در حجاز به جایی کشید که به شدت تنگدست و درویش شده بودند. (ابوالفرج اصفهانی، همان: ۴۷۹) زنان علوی در عهد عمرو بن فرج با منتهای سختی به سر می‌بردند، مثلاً چندین زن

کارگر که کارشان ریسندگی بود کاملاً لخت و عریان زندگی می‌کردند، فقط یک جامه داشتند که به هنگام نماز آن را می‌پوشیدند، به این ترتیب که یکی می‌پوشید و نماز می‌خواند بعد آن جامه را از تنش در می‌آورد و به دیگری می‌داد که نماز بخواند. به همین ترتیب این جامه دست به دست می‌گشت تا همه نمازشان را می‌خواندند و آن وقت تن برهنه و سر برهنه پشت کارگاهشان می‌نشستند و برای کارفرمایان خود نخ می‌رشتند. این جامه مشترک سراسر وصله بود (همان‌جا) روزگارشان بدین ترتیب می‌گذشت تا متوکل به قتل رسید و پسرش متصر به جایش نشست. برایشان پول و لباس فرستاد و آنان را از سختی و عسرت به آسایش و راحت رسانید. این آسایش و راحتی موقتی بود چرا که متصر شش ماه بعد به قتل رسید. (همان-جا) این ظلم و بی‌عدالتی و سختی زندگی در زمان متوکل باعث شد که عده‌ای از رهبران علوی قیام کنند و دستگیر، تبعید، زندانی، قتل و یا به نقطه دوردست از جمله به مناطق شمالی ایران پناه ببرند. ابوالفرج اصفهانی نام پنج نفر از این رهبران را به شرح ذیل نام برده است:

۱- محمد بن صالح نواده موسی بن عبدالله حسنی بعد از زندانی با کفالت فتح بن خاقان به شرط اقامت در سامراء در آن‌جا به سر برد تا این‌که از دنیا رفت. وی متوکل را در قصیده‌ای مدح گفته بود.

۲- محمد بن جعفر بن الحسن بن عمر بن علی بن الحسین در ری به نام پسر عموی خود حسن بن زید به دعوت پرداخت و مردم را به سوی حسن می‌خواند و مقدمات نهضت را فراهم ساخت و سرانجام عبدالله بن طاهر والی خراسان او را دستگیر کرد و در نیشابور حبس کرد و در زندان از دنیا رفت. در حکومت متوکل فرزندان ابوطالب در شهرهای دوردست پراکنده شدند و از طالبین، حسن بن زید حسنی در طبرستان و دیلم مقام گرفت. این حسن که از نسل زید بن علی بن الحسین است که طبرستان و دیلم را به تصرف خویش کشید.

۳- قاسم بن عبدالله از سادات حسینی که والی حجاز عمرو بن فرج رنجی وی را به سرزمین سامرا تبعید کرد. طالبیون آن‌چنان که به ریاست قاسم سر تسلیم فرود آوردند در برابر هیچ یک از پسر عموهای خود چنین تسلیم نشدند. متوکل دستور داد او لباس مشکی که شعار عباسیان بود بر تن کند، او نپذیرفت تا این‌که مجبور شد و لباس متمایل به مشکی بر تن کرد و متوکل راضی شد، قاسم مردی فاضل بود و نهایتاً توسط طیبی با زهر از دنیا رفت.

۴- احمد بن عیسی بن زید بن علی بن الحسین از گروهی به شمار می‌رود که از دولت بنی‌عباس از ترس تجاوز پنهان شده بود و در همان شرایط، زندگانی را بدرود گفته بود.

۵- عبدالله بن موسی بن عبدالله بن حسن مثنی از سادات حسنی در عهد مأمون متواری و مخفی به سر می‌برد. مأمون پس از رحلت امام رضا(ع) به عبدالله بن موسی نامه‌ای نوشت و او را به دوستی و معاشرت دعوت کرد و به او گفت تو را به جای ابوالحسن رضا(ع) می‌نشانم و برای تو از مردم بیعت می‌ستانم، عبدالله پاسخ داد: دیگر مرا به چه چیزی خواهی فریفت؟ آیا با همان بساط دعوت می‌کنی که ابوالحسن

رضا(ع) را بر آن با انگور زهرآلوده مسموم ساخته‌ای؟ او همچنان متواری و مستور بود تا عهد متوکل از جهان دیده ببست. (همان: ۵۰۲-۴۹۸)

نتیجه‌گیری

خلفای سلف متوکل اگرچه با فریبکاری و شعار «الرضا من آل محمد» و برتری عباس عموی پیغمبر بر علی(ع) قدرت را در دست گرفتند، اما هیچ‌وقت به علی(ع) و حسین(ع) و دیگر فرزندان علی(ع) تا این اندازه کینه نداشتند و حتی سفاح اولین خلیفه عباسی در پی انتقام از قاتلان حسین(ع) و زید و دیگر علویان بود. متوکل به خاطر تعصب رقابت طائفه‌ای علوی و عباسی و نیز آلوده بودن به فساد بیش از حد و داشتن مجالس عیش و نوش به طور علنی و تحریک اطرافیان، نمی‌توانست جایگاه معنوی و اقبال عمومی مردم به علویان را ببیند. مضافاً بر این‌که بیشتر ندیمان متوکل ناصبی بودند و نسبت به علی(ع) کینه داشتند و متوکل را از قیام علویان می‌ترساندند و او را وادار می‌کردند که علویان را دور کند و نسبت به آنان بدبین باشد. متوکل لجاج و عناد خود را نسبت به علویان از درجه افراط گذرانید. بی‌عدالتی او در حق اولاد رسول‌الله آن قدر زیاد بود که هیچ یک از خلفای عباسی را نمی‌توان با او مقایسه کرد.

منتصر فرزند و جانشین او از بی‌حرمتی و تبهکاری پدر نسبت به علویان به ستوه آمد و نهایتاً زمینه قتل پدر را توسط ترکان فراهم کرد. قتل متوکل باعث افزایش مهاجرت علویان به طبرستان و دیلم شد و آنها توانستند دومین حکومت علوی پس از ادریسیان را در سال ۲۵۰ هجری در طبرستان و دیلم بنیان نهند که نتایج پر باری برای تاریخ تشیع به همراه داشت. نتایج پر بار دولت علویان برای تاریخ تشیع را می‌توان چنین برشمرد (منتظرالقائم، ۱۳۸۶: ۲۴۸):

۱- گسترش اسلام در مناطق شمالی ایران؛

۲- شکل‌گیری یک دولت شیعی در برابر خلافت عباسی؛

۳- حمایت گسترده مردم طبرستان و دیلم از قیام‌های علویان و سادات؛

۴- ارسال کمک به سادات و علویان حجاز و عتبات و مشارکت در ساخت حرم ائمه در بقیع، نجف و کربلا؛

۵- کمک به تشکیل سلسله شیعیان زیدی در یمن به‌عنوان سومین دولت شیعی.

منابع و مأخذ

۱. ابن‌اثیر، عزالدین ابوالحسن علی بن ابی‌الکرم، ۱۳۸۵ق، *الکامل فی التاریخ*، بیروت، دار صادر-داربیروت.
۲. ابن‌الجوزی، ابوالفرج عبدالرحمن بن علی بن محمد، ۱۴۱۲ق، *المنتظم*، تحقیق محمد عبدالقادر عطا و مصطفی عبدالقادر، بیروت، دار الکتب العلمیه.

٣. ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد، ١٤٠٨ق، *ديوان المبتدا و الخبر في التاريخ العرب و البربر و من عاصرهم من ذوى الشأن الاكبر*، تحقيق خليل شماده، بيروت، دارالفكر.
٤. ابن طولون، شمس الدين محمد، بي تا، *الائمه الاثنا عشر*، قم، رضى.
٥. ابن العماد، شهاب الدين ابوالفلاح عبدالحى بن احمد العكرى الحنبلى الدمشقى، ١٤٠٦ق، *شذرات الذهب*، تحقيق الارناؤوط، دمشق، دار ابن كثير.
٦. ابوالفرج اصفهاني، على بن الحسين، بي تا، *مقاتل الطالبين*، تحقيق سيد احمد صقر، بيروت، دارالمعرفه.
٧. طبرسى، فضل بن حسن، ١٤١٧ق، *اعلام الورى با علام الهدى*، قم، آل بيت.
٨. طبرى، ابوجعفر محمد بن جرير، ١٣٨٧ق، *تاريخ الامم و الملوك*، تحقيق محمد ابوالفضل ابراهيم، بيروت، دارالتراث.
٩. عاملى، سيد محسن امين. ١٣٧٦، *سيره معصومان*، ترجمه على حجتى كرمانى، تهران، سروش.
١٠. غفارى، على اكبر، بي تا، *مقاتل الطالبين*، ترجمه هاشم رسولى محلاتى، تهران، كتاب فروشى صدوق.
١١. محدث اربلى، ١٤٢١ق، *كشف الغمه فى معرفه الائمه*، قم، رضى.
١٢. مسعودى، ابوالحسن على بن الحسين، ١٤٠٩ق، *مروج الذهب و معادن الجواهر*، تحقيق اسعد داغر، قم، دارالهجره.
١٣. -----، ١٤٢٦ق، *اثبات الوصيه للامام على بن ابيطالب*، قم، انصاريان.
١٤. معروف الحسنى، هاشم، ١٣٨٢ق، *سيره الائمه الاثنى عشر عليهم السلام*، نجف، المكتبه الحيدريه.
١٥. مفيد، ١٤١٣ق، *الارشاد فى معرفه حجج الله على العباد*، قم، كنگره شيخ مفيد.
١٦. ناشناخته، بي تا، *مجمل التواريخ و القصص*، تحقيق ملك الشعراء بهار، تهران، كلاله خاور.
١٧. يعقوبى، احمد بن ابى يعقوب بن جعفر بن وهب واضح الكاتب العباسى، بي تا، *تاريخ*، بيروت، دارصار.

Investigating the Causes of the Abbasid Caliphate's Hostility

With the Alawites

Saber Adak PH.D¹

Arsalan Ilka²

Abstract

The purpose of this study was to investigate the intense spite and hatred of Motavakkel in regard to Alawian and its consequences. The main questions of the study are: Why did the Motavakkel's imprecation the curse of Ali (peace be upon him) be restored and spited to the Alawites and Shiites? Why to horbid the pilgrimage to holy shrines and destroyed (demolished) Imam Hossein's grave in 236 Hejira (MH) and imprisoned, Tortured, and murdered the Shiites?

The hypothesis solidated on: The Alawites had enjoyment scientific and spiritual influence, popular favor and motavakkel was the drinkable, fastidious, dogmatist and assistanced corrupe yamani gang had to alarmed with Alawites, thus treating him harshly.

In this study, we have tried draw a conclusion by comparing and the Motavakkel reduced the injustice and oppression of the Alawite to their final degree and caused The Alawites fled to remote areas, including Tabarestan and dailam laying the groundwork for the formation of a second Alawite government.

Key words : Motavakkel, Alawites, Damn Ali, Alawites government.

1. Assstant Professor of History and civilization of islamic Nations of yadgar imam Khomeini.

2.. student of Ph.D in history and civilization of islamic Nations of yadgar imam Khomeini.